

هفته در هفت پیکر

منظومهٔ هفت پیکر یا هفت‌گنبد، اثر حکیم نظامی گنجوی، از آثار شیرین و دلچسب زبان فارسی است. شاهکار ادبی نیست. خواننده را مات و مبهوت نمی‌کند. اما هرکس که از روی حوصله از گلستان ادب فارسی گذر کند دیر یا زود متوجه آن خواهد شد. مجموعهٔ جمع و جوری است شامل دو عنصر. یکی زندگینامهٔ بهرام‌گور و دیگر هفت افسانه‌ای که دختران هفت اقلیم بازگو میکنند. در ادب فارسی از این نوع مجموعهٔ فراوان است. آنچه باعث امتیاز هفت پیکر - که به بهرام‌نامه هم شهرت دارد - میشود ظرافت و دقتی است که در ساختمان آن رعایت شده و نوآوری جسورانه‌ایست که در پیوند دادن عناصر آن پیکار رفته است.

هفت پیکر را میتوان به تماشاخانه‌ای تشبیه نمود که داورست و نمایشی در آن بازی میشود. زندگینامهٔ بهرام‌گور حکم عمارت و صحنه تماشاخانه‌ای دارد که در آن نمایشنامهٔ «افسانه‌های هفتگانه» اجرا میشود. بیشتر از نیمی از منظومه وصف تماشاخانه و صحنه است. بقیه آن، نمایشنامه هفت پرده‌ایست که در طول هفته بر روی صحنه‌سی‌آید. آفرینش آثاری با این ترکیب و با این سبک در شبه‌قارهٔ هند سابقه‌ای قدیمی دارد. شاید اعتقاد بتناسخ زمینهٔ فکری سراینده را برای ابداع این نوع آثار آماده می‌سازد. کامیابی سراینده این نوع اثر در آنست که بتواند تفاوت کیفی مابین «تماشاخانه» از یکطرف و «نمایشنامه» از طرف دیگر ایجاد کند. تفاوتی کیفی از نوع تفاوت مابین تاریخ و افسانه، واقعیت و خیال، خواب و بیداری.

توفیق حکیم نظامی، در هفت پیکر، از نظر ایجاد چنین تفاوت کیفی، چشمگیر است. در آن بخش از منظومه که مربوط به زندگینامهٔ بهرام‌گور است حکیم نظامی حد اعلاى واقع‌بینی و حقیقت‌گرایی و باصطلاح رالیسم را بکار می‌برد. از آنچه که با ضوابط زمان خود غیر محسوس و غیر علمی است دوری می‌گزیند. کوشش دارد مطالب عجیب و غریب و خرق عادت را بطور منطقی و معقول توجیه نماید. وقتی کنیز بهرام از او می‌خواهد، برای نشان دادن مهارت خویش در تیراندازی، سم گوری را بگوشش بدوزد بهرام ابتدا گوش گور را می‌آزارد و چون گور سمش را برای خاراندن گوشش بالا می‌گیرد، آندو را با تیری بهم میدوزد.

وقتیکه همین کنیز گاو تنومندی را بدوش می‌گیرد و به بالای کوشکی که بر قلعه کوه بنا شده میبرد توضیح میدهد که کنیز از زمان تولد گوساله، این کار را هر روز تمرین کرده است.

در افسانه‌های هفتگانه چنین نیست. افسانه‌ها از سحر و جادو و جنبل و رمل و

اسطرلاب آکنده‌اند. سیدی که نشستن در آن همان و به آسمان رفتن همان و یا بوجودات نیمه رویانی که از ابرها بصورت قطرات باران فرومیچکند و غیره و غیره. نظامی برای پیوند دادن عناصر منظومه از مفاهیم و معانی نجومی استفاده میکند و این کاری است که دیگران هم کرده‌اند. اما در دست نظامی، این شگرد، بنحوی ملموس، پخته و جا افتاده است که لابد نتیجه چیره‌دستی شاعر در خلاصه کردن مفاهیم نجومی زمان خود بوده است.

کیست که بتواند مفاهیم نسبتاً پیچیده انقلاب‌شوی و انقلاب صیغی را که مترادف با کوتاهترین شب سال و یا کوتاهترین روز سال است چنین زیبا و محکم خلاصه کند:

روزی از روزهای دی ماهی چون شب تیر مه بکوتاهی

مفهوم هفته محوری است که نظامی هم برای پیوند دادن زندگینامه بهرام گور (تماشاخانه) به افسانه‌ها (نمایشنامه) بکار برده است و هم از آن جهت ایجاد دوفضای مناسب با تفاوت کیفی لازم استفاده نموده است.

هنگام وصف ترتیب و نظم قرار گرفتن کاخهای قصر هفت گنبد، نظامی، رعایت نهایت دقت و امانت علمی زمان خود را نموده و میگوید:

چونکه بهرام کیقباد گلاه	تاج کیخسروئی رساند بماه
بیستونی ز ناف ملك انگیخت	کانچه فرهاد کرداز او بگریخت
در چنان بیستون هفت ستون	هفت گنبد کشید بر گردون
شد در آن باره فلك پیوند	باره‌ای دینه بر سپهر بلند
هفت گنبد درون آن باره	کرده بر طبع هفت سیاره
رنگ هر گنبدی ستاره شناس	بر مزاج ستاره کرده قیاس
گنبدی کوز قسم کیوان بود	در سیاهی چو مشک پنهان بود
وانکه بودش ز مشتری سایه	صندلی داشت رنگت و پیرایه
وانکه مریخ بست پرگارش	گودر سرخ بود در کارش
وانکه از آفتاب داشت خیر	زرد بود از چه؟ از حمایل زر
وانکه از زیب زهره یافت امید	بود رویش چوروی زهره سپید
وانکه بود از عطاردش روزی	بود پیروزه گسون ز، پیروزی
وانکه مه کرده سوی برجش راه	داشت سرسبزده‌ای ز طلعت شاه
برکشیده بر این صفت یکسر	هفت پد کر بطبع هفت اختر
هفت کشور تمام در مهدش	دختر هفت شاه در مهدش

نظم و ترتیبی که در اینجا نظامی برای سیارات رعایت میکند دقیقاً نظم و ترتیب علمی و نجومی قرار گرفتن سیارات است. بشرح زیر:

اول	زحل	سیاهی
دوم	مشتری	صندلی (خاکی)
سوم	مریخ	سرخ
چهارم	آفتاب	زردی

پنجم	زهره	سپیدی
ششم	عطارد	پیروزه‌ای
هفتم	ماه	سبزی

این همان نظمی است که در آن وسعت مدار سیارات رعایت شده، زحل و مشتری و مریخ را کواکب علیا و زهره و عطارد و ماه را کواکب سفلی میدانند و مدار زمین را بخورشید نسبت میدهند. این نکته آخری یعنی نسبت دادن مدار زمین به خورشید از نظر محاسبات ریاضی و نجومی تولید اشکال و اختلافی محسوس نمیکند. بهترین دلیل صدق این مطلب این واقعیت است که هنوز هم که هنوز است علیرغم کپرنیک و کپلر و گالیله، اکثریت قریب باتفاق منجمان بهنگام محاسبه، فرضشان بر این است که خورشید بگرد زمین میچرخد.

خلاصه آنکه این نظم و ترتیب را بیشتر منجمان قدیم و جدید برای سیارات قائلند مثلا درین شعر آمده است:

هفت کوکب که هست عالم را گاه از ایشان نظام و گاه خلل
 قمر است و عطارد و زهره شمس و مریخ و مشتری و زحل

تا اینجا جزو زندگی‌نامه بهرام و «تماشاخانه» است. اما بعضی اینکه افسانه‌ها و یا «نمایش» آغاز میشود حکیم نظامی، مانند شعبده‌بازی چیره‌دست، بدون آنکه تماشاچی توجه داشته باشد تصویر علمی و نجومی را کنار میگذارد و برای هفته‌ای که در آن افسانه‌ها سرورده میشود تناوبی دیگر قائل میشود که با نظام نجومی بکلی متفاوت بوده و بطوریکه خواهیم دید از منبع دیگری متأثر است.

نگاهی بسرفصل افسانه‌ها و ابیات مطلع آنها تصویری بکلی متفاوت از توالی سیارات و هفته میدهد که در جدول زیر آمده است.

شنبه	زحل	سپیدی
یکشنبه	آفتاب	زردی
دوشنبه	ماه	سبزی
سه‌شنبه	مریخ	سرخ‌ی
چهارشنبه	عطارد	فیروزه‌ای
پنجشنبه	مشتری	صندلی (خاکی)
جمعه	زهره	سپیدی

مقایسه جدول يك با جدول دو نشان میدهد که بجز درمورد سیاره زحل و رنگ سیاه و روز شنبه این دو جدول با یکدیگر تطابقی ندارد.

میتوان سؤال نمود که اگر جدول يك اساس نجومی و علمی دارد جدول دو بر چه اساس تنظیم شده است؟ آیا در آن توالی و نظم خاصی بکار گرفته شده است؟ یا آنکه روزها بطور دیمی سیارات نسبت داده شده‌اند؟

پاسخ باین سؤال تا اندازه‌ای تاریخ تحول مفهوم هفته را بدان معنی که درمیان اقوام و نوانف مغرب زمین رایج است روشن میسازد.

هفته‌ای که در هفت پیکر هر روز آن رنگی دارد و بسیاری از منسوبات همان هفته‌ایست که در بین اقوام و ملوانف و مستملکات آنها در آمریکا و استرالیا رواج دارد. هر یک در زبان خود روزهای هفته را بترتیب روز آفتاب، روز ماه، روز مریخ، روز عطارد، روز مشتری و روز زهره میخوانند. این نوع توالی ایام هفته که توسط رومی‌ها در مغرب‌زمین رواج یافت در آغاز توسط یونانیها ابداع گردید و از عوارض جنبی علم احکام نجوم است.

زایچه از ارکان علم احکام نجوم پیشرفته است. با کاربرد آن مسائل مربوط به ساعت تواند و تأثیر سیارات بر اجزاء شبانه‌روز مطرح میشود.

یونانیها - که علم احکام نجوم بدست آنها بمراحل بالای ظرافت و پیچیدگی رسید - جهت تعیین تأثیر سیارات بر ساعات، دستگاهی را متصور شدند که بعضی از رؤس آن چنین مینماید. تقسیم شبانه‌روز به بیست و چهار ساعت را از مصری‌ها فراگرفته هر یک از ساعات را متعلق به یکی از سیارات برطبق نظم نجومی آنها (جدول یک) فرض مینمودند. چون هفت ساعت اول شبانه‌روز را پشت سر میگذاشتند دوباره بهمین ترتیب عمل میکردند. هر سیاره که اولین ساعت روز بدو تعلق می‌یافت صاحب یا رب آنروز شناخته میشد. به ترتیب جدول روبرو

ساعت اول	ساعت دوم	ساعت سوم	ساعت چهارم	ساعت پنجم	ساعت ششم	ساعت هفتم	ساعت بیست و چهارم
زحل	مشتری	مریخ	خورشید	زهره	عطارد	ماه	مریخ
خورشید	زهره	عطارد	ماه	زحل	مشتری	مریخ	عطارد
ماه	زحل	مشتری	مریخ	خورشید	زهره	عطارد	مشتری
مریخ	خورشید	زهره	عطارد	ماه	زحل	مشتری	زهره
عطارد	ماه	زحل	مشتری	مریخ	خورشید	زهره	زحل
مشتری	مریخ	خورشید	زهره	عطارد	ماه	زحل	خورشید
زهره	عطارد	مریخ	زحل	مشتری	مریخ	خورشید	ماه

اگر به ستونی که زیر عنوان ساعت اول آمده است نگاه کنیم نظم و توالی مورد استناد حکیم نظامی را که همان هفته رایج در اروپا و ینگه دنیا و سایر نقاط تحت نفوذ اروپائیهما است می‌بینیم. همین مطلب را ابوریحان بیرونی در کتاب التفسیر در قسمت مربوط به احکام نجوم تحت عنوان «روزها چگونه بخش کرده شد میان ستارگان» آورده است.

و همین ترتیب در شرح بیست باب ملامظفر با عبارات زیر آمده است:

«بدانکه عدد تمامی ساعات مدت یک هفته یکصد و شصت و هشت است و از باب این صنعت هر ساعت معوجه را از این جمله بکوکی از کواکب سبعة نسبت کنند و رب آن ساعت نامند

و از آنچه گفتیم واضح و لایح گردد که در روز یکشنبه رب ساعت اولی که آنساعت

اول بود از جمله ساعات یکمصد و هشت گانه، شمس است و در روز دوشنبه رب ساعت اول که ساعت بیست و پنجم بود، قمر و در روز سه شنبه رب ساعت اول که آنساعت چهل و نهم بود، مریخ و در روز چهارشنبه رب ساعت اول که آنساعت هفتاد و سوم بود، عطارد و روز پنجشنبه رب ساعت اول که آنساعت نود و هشتم بود، مشتری و در روز جمعه که رب ساعت اول که آنساعت یکمصد و بیست و یکم بود زهره و در روز شنبه رب ساعت اول که آنساعت یکمصد و پهل و پنجم بود زحل.

خلاصه کنیم. انتساب و نام گذاری ایام هفته به سیارات در اصل توسط یونانیها و جهت استفاده در علم احکام نجوم ابداع شد. رومیها که خود را وارث علوم و تمدن یونانی میدانستند آنها در بین قبائل و طوائف مغرب زمین رواج دادند. این نوع انتساب و نام گذاری امری اعتباری و قراردادی و ذهنی بوده و میتوان گفت که امری خرافی و یادگار ایام پرستش سیارات و انواع عناصر طبیعت است.

مابین هفته ای که حکیم نظامی در هفت پیکر بکار برده است و هفته ای که بین غربیان رواج دارد مختصر تفاوتی وجود دارد. هفته هفت پیکر با روز شنبه و سیاره زحل و رنگ سیاهی آغاز میشود و حال آنکه برای مغربزمینیها هفته با روز یکشنبه که آفتاب را صاحب آن میدانند آغاز میگردد. قبل از رواج مسیحیت در مغرب زمین رومیها و اقوام تابعه آنها ابتدای هفته را از شنبه، روز زحل میگرفتند که دورترین سیارات بود و برای زحل اهمیت فوق العاده قابل میشدند میتوان گفت که زحل پرست بودند. بهمین سبب معابد فراوان جهت پرستش و عبادت زحل برپا نموده و جشنهای خاص زحل داشتند.

بعدها که امپراطوران رومی مسیحیت را بعنوان مذهب رسمی امپراطوری پذیرفتند و کلیسا قدرت یافت، هفته را از یکشنبه که در مسیحیت قرب خاص دارد، ابتدا نهادند. بعبارت دیگر هفته ای را که حکیم نظامی در هفت پیکر بکار می برد شکل قدیم تر و اصیل تر هفته ایست که امروز در مغرب زمین رایج میباشد.

این ابداع و تعبیه هیچگاه در مشرق زمین مقبولیت عامه نیافت و فقط در بین کسانی که با علم احکام نجوم آشنائی داشتند و از آن باخبر بودند مانند حکیم نظامی شهرت داشت. در تاریخ ایران یک مورد مشهور دیگر در رابطه با هفت رنگ و هفت برج و بارو وجود دارد آنهم نوشته های مورخین درباره دیوارهای هفتگانه مشهور شهر قدیم همدان یا اکباتان است.

هرودت در کتاب تواریخ (جلد اول بند نود و هشتم) ضمن توصیف از شهر اکباتان میگوید که ارگ دولتی بر روی تپه ای بنا شده و هفت برج و باروی دائره وار و متحدالمرکز آنها فرا گرفته است. دیوارها بعلت شیب تپه یکی از دیگری بلندتر مینماید. کنگره هر یک از حصارها برنگی مزین شده است و رنگ کنگره حصارها از داخل بخارج عبارتند از: ۱- زراندود، ۲- نقره اندود، ۳- نارنجی، ۴- آبی، ۵- ارغوانی، ۶- سیاه، ۷- سفید.

آیا این تناوب و نظم بدون آشفته گی بدست ما رسیده است؟ یا آنکه سرو و اشتیاق کاتبان و دشواریهای ترجمه انگاره رنگ، از يك زبان به زبان دیگر، آن را پریشان ساخته است؟